



تأثیر اندیشه‌های اخلاقی ایران باستان در اشعار بابا افضل

وحید سبزیان پور*
نسرین عزیزی

چکیده:

اهتمام به اندرزهای اخلاقی به منظور تنظیم هنجارهای اجتماعی و مبارزه با رفتارهای نادرست و زیانبار از ویژگی‌های مردم مشرق‌زمین، به‌ویژه ایرانیان قبل از اسلام بوده است. پندهای اخلاقی در آموزه‌های دینی، وصایای شاهان و سخنان حکیمان و بزرگان ایران به شکل مکتوب در دست‌نوشته‌ها، ابزار و لوازم زندگی مثل حاشیه لباس، پرده، سفره، ظروف و... نیز به صورت شفاهی در مجالس و حتی معابر عمومی و سینه پیران و بزرگان، از امور رایج به منظور بازداشتن از کجی‌ها و ترغیب به فضایل اخلاقی بوده است.

این اندرزها در قالب یک نوع ادبی، در دوران ساسانیان به اوج رسید و پس از اسلام، در لایه‌های آثار ادبی اخلاقی، چون *خردنامه‌ها*، *شاهنامه*، *قابوس‌نامه*، *گلستان* و... به شکل شایست و ناشایست، نمود یافت. بابا افضل در مقام شاعری عارف و فیلسوف با رویکرد اخلاقی، یکی از حلقه‌های این جریان محسوب می‌شود و طبیعی است که اندیشه‌های او آمیخته‌ای از فرهنگ اسلامی-ایرانی است. در این مقاله، به دنبال برخی ریشه‌های ایرانی

اندرزهای او هستیم؛ اندرزهایی که در دوران اسلامی پذیرفته و جزئی از فرهنگ عربی شده و امروزه کمتر کسی با خاستگاه ایرانی آنها آشناست.

کلیدواژه‌ها:

بابا افضل، حکمت‌های ایران باستان، امثال عربی، امثال فارسی.

حکمت‌ها و اندرزهای اخلاقی در ایران باستان

یکی از عوامل مهم اهتمام ایرانیان قدیم به اندرز و حکمت را باید در آیین دینی آنها جست‌وجو کرد، زیرا محتوای این آیین، سرشار از پندها و اندرزهایی است که به حکیم جاودانه و خداوند یگانه منسوب است. (تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، ص 33) یکی از درخواست‌های بنده به درگاه خداوند در دعاهای موجود در *اوستا*، طلب حکمت و دانایی است. (اخلاق ایران باستان، ص 60) به علاوه پندها و اندرزهای فراهم آمده در *اوستا* به منزله قوانینی بود که ایرانیان موظف به حفظ و اجرای آنها بودند. در حدیثی از امام صادق (ع) اشاره به دوازده هزار پوست حیوان شده است که کتاب دینی ایرانیان باستان بر روی آنها نوشته شده است. (بحار الانوار، 379/5) مسعودی نیز ضمن اشاره به حجم زیاد *اوستا* می‌گوید: «بخش مهمی از آن پند و اندرز بوده است.» (مروج الذهب، 271/1)

از بررسی تاریخ دوره ساسانی چنین معلوم می‌شود که در این دوره، مقام اندرزبندی یکی از مناصب مهم این زمان بوده، و اندرزبدان که از طبقه روحانیان بوده‌اند، اندرزنامه‌هایی از خود به جا گذاشته‌اند. (ر.ک: اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص 352) دینکرت ششم مشتمل بر بیش از صد صفحه پند و اندرز است. در این بخش از تفسیر *اوستا*، اندرزهایی به «آذر نرسه»، «آذر مهر»، «بهداد آذر اورمزد»، «آذر بوزید» و «اورمزد سگزی» که از روحانیان دوره ساسانی بودند، نسبت داده شده است. (تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص 18)

زاکانی در ابتدای رساله صد پند می‌گوید: «پندهای تاج انوشروان را هر هفته به گوش مردم می‌رساندند: پندنامه پادشاه عالم، خسرو کامگار عادل انوشروان ابن کسری که بر تاج مرصعش نبشته بود و هر هفته آن را به سمع خواص و عوام رسانیدی.» (کلیات عبید زاکانی، ص 317)

در کتاب‌های تاریخی آمده است: «انوشروان به کسانی که جمله‌های حکیمانه می‌گفتند، جایزه می‌داد از جمله به دو نفر که به ترتیب این دو پند را به زبان آوردند: "بد مکن و بد میندیش" و "نیکی کن و نیکی اندیش تا تو را نیکی آید پیش"، هزار و دوهزار دینار پاداش داد. وقتی از او پرسیدند سبب این تفاوت چیست؟ گفت: اولی از بدی گفت، دومی از خوبی.» (ر.ک: جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ص 139)

این پندها از آدمی می‌خواهند که خوب رفتار کند، خوب سخن بگوید، و چون با خود تنها شد، خوب بیندیشد. (تراث فارس، ص 4) این خواسته‌های سه‌گانه، «کردار نیک»، «گفتار نیک» و «پندار نیک» است. در اوستا تأکید شده که سه چیز بر آدمی واجب است: «دشمن را به دوست تبدیل کند، پلید را پاک سازد و نادان را دانا گردانند.» (تاریخ تمدن، 427/1) این حکمت‌ها در غالب سخنان موجز و کلمات قصار، موجب ترغیب به آموزه‌های دینی می‌شد و به شکل روایت‌های ساده در می‌آمد... این اندرزها، بخشی از اوستا را تشکیل می‌دهد که پر از گفتار و بیانات علم و آگاهی است و مجموعه دانش‌های ضرب‌المثلی و اندرزی را شامل می‌شود... که اغلب به وسیله روحانیون زرتشتی منتقل می‌شد... (ر.ک: ادبیات ایران دوران باستان، ص 81، 103 و 107)

از دیگر سو، بعضی از محققان معتقدند که میل و گرایش ایرانیان به پند و اندرز به قبل از ظهور زرتشت برمی‌گردد. در پندهای هوشنگ آمده است: «فان أفضل ما أعطی العبد فی الدنيا الحکمة: بهترین چیزی که در دنیا به بنده داده می‌شود، حکمت است.» (الحکمة الخالده، ص 6)

پادشاهان ایرانی نیز موظف به نوشتن منشوری برای شاهان پس از خود بودند، و بر آنان که به پادشاهی می‌رسیدند، لازم بود همواره آن را بخوانند و در

آن بیندیشند تا غرور و قدرت سلطنت، آن‌ها را از اصلاح امور باز ندارد. (عهد اردشیر، ص 2)

پادشاهان ساسانی و پند و اندرز

در آثار به جا مانده از متون قدیم ایران، علاوه بر متون دینی، پنندهای بسیاری از خسرو انوشروان، اردشیر بابکان، شاپور پسر اردشیر، بهمن، هوشنگ، و وزیرانی چون بزرگمهر دیده می‌شود. (ر.ک: الحکمة الخالده، 6 تا 88) همچنین از شاهان افسانه‌ای مثل فریدون، بهمن و دارا و نیز از حکیمانی مانند مه‌بود، مه‌آذر، آذرگشسب، برزمهر، هشاپور، بهروز، هرمزدآفرید، نرسی و سینا برزین نام برده و اغلب پندهایی به آن‌ها نسبت داده شده است. (تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص 202-206) از این میان، عهد اردشیر از نمونه‌های برجسته ذوق و اندیشه ایرانی است. او در این منشور، مسائل گوناگونی را بیان کرده و پذیرفتن و به کار بستن آن را ضامن دوام و ماندگاری سلطنت دانسته است. پندنامه بزرگمهر، وزیر خسرو انوشروان نیز از مشهورترین نمونه حکمت ایرانی است. (ر.ک: تراث فارس، ص 261)

انوشروان به حدی علاقه‌مند به حکمت و موعظه بود که هفتاد خردمند و حکیم در دربار او حضور دائمی داشتند. در کتاب الحکمة الخالده نیز نام هفت تن از وزیران حکیم و خردمند او آمده است. (به نقل از خسرو انوشروان در ادب فارسی، ص 8)

فردوسی درباره خردمندان و سخندانان نزدیک به انوشروان می‌گوید:

به درگاه بر موبدان داشتی ز هر دانشی بخردان داشتی
همیشه سخنگوی هفتاد مرد به درگاه بودی به خواب و به خورد
(شاهنامه، ص 443)

به علاوه، شاهنامه به تفصیل، مناظره انوشروان و بزرگمهر را در حضور حکیمان دیگر در هفت جلسه به نظم درآورده است. (ر.ک: همان 116/8-146)

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

مسعودی نیز به بحث و گفتگوی یزدگرد با یکی از حکیمان روزگار خود اشاره می‌کند. (مروج الذهب، 304/1)

صاحب الفهرست بیش از هفت کتاب در پند و اندرز از انوشروان برشمرده است. (الفهرست به نقل از تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، ص 35) سعید نفیسی معتقد است انوشروان به حکمت یونان احاطه داشته، چنان‌که می‌توان ذوق سرشار او را در فهم حکمت از سؤال‌های او از هفت حکیم یونانی به وضوح دریافت. (ر.ک: خسرو انوشروان و حکمت یونان، ص 26)

شیوه‌ها و گونه‌های استفاده از پند و حکمت

عشق ایرانیان به حکمت و اندرز آن‌قدر مشهور است که کریستین سن، آن را از ویژگی‌های این قوم می‌داند و علت زحمات و رنج‌های برزویه طیب را که به دستور انوشروان برای به دست آوردن کتاب کلیله و دمنه با خطر و هزینه بسیار به هند سفر کرد، عشق ایرانیان به اندرزها و پندهای موجود در این کتاب می‌داند (ایران در عهد ساسانی، ص 426) تا آنجا که این موعظه‌ها را با آب زر بر کاغذهای آغشته به گلاب و زعفران می‌نوشتند (فتوح البلدان، ص 464) و بر صخره‌های عظیم به یادگار می‌گذاشتند. (المحاسن و الاضداد، ص 201) بر دیوار مجالس خود (الحکمة الخالده، ص 64)، حاشیه فرش‌ها و کناره سفره‌ها و در میان ظروف، عبارات پندآمیز می‌نوشتند. مسعودی از خوان بزرگ انوشروان نام می‌برد که گرداگرد آن سخنان حکمت‌آمیز نوشته شده بود. (مروج الذهب، 104/2) در ترجمه تفسیر طبری، این دو اندرز (کار کردن، خوردن باید و خوردن، مردن باید) نقل شده که بر روی پرده سرخ و سبز نوشته و در دربار انوشروان آویزان شده بود. (343/1) همچنین بر نگین انگشتری بهرام گور و انوشروان (عیون الاخبار، 303/1 و 309) تاج شاهان (برای اطلاع از پندهای تاج انوشروان ر.ک: مقاله تأثیر اندیشه‌های اخلاقی ایران باستان در اشعار بابا افضل

ص 175) پندهایی نوشته شده بود که نشانهٔ اهتمام شاهان ایران به پند و حکمت است. پس از مرگ بزرگمهر حکیم نیز، در کمربند و جیب او این دو پند را یافتند: «اذا كان القدر حقاً فالحرص باطل...» (عیون الاخبار، 213/3)

اشتراکات اندیشه‌های اخلاقی ایران باستان با اندیشه‌های اخلاقی اسلام

بی‌شک یکی از عوامل گرایش سریع ایرانیان به دین اسلام و پذیرش آیین محمدی، جریان‌های فکری مشترک در اندیشه‌های ایرانی و اسلامی است. این اشتراک، نشانگر زنجیره‌ای از حکمت و معرفت تاریخی است که با معیارهایی چون تجربه، واقع‌نگری، خردمندی و تعالیم ادیان قابل درک و فهم است.

استقبال ایرانیان از اندیشه‌های اسلامی از نشانه‌های معرفت درست و تیزهوشی و درک درست آن‌ها از حقایق هستی است. ارائهٔ این رگه‌های طلایی مشترک در فرهنگ ایرانی و اسلامی، موجب نزدیکی قلب‌ها و ایجاد پیوندهای تاریخی و فرهنگی ایرانیان و عرب‌هاست که در قالب سلسله‌ای از حلقه‌های متصل به هم قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که اندیشه‌های ایرانی، مانند آیین‌های دینی قبل از اسلام، از حلقه‌های اولیهٔ آن محسوب می‌شود.

بدیهی است که در نهضت ترجمه و انتقال فرهنگ ایران به فرهنگ عباسی و اسلامی، بخش‌های ناهمگون و مخالف با فرهنگ اسلامی، حذف و امور مشترک مورد استقبال گرم قرار گرفت. بی‌سبب نیست که دوفوشه کور می‌گوید: «به دشواری می‌توان میان یک اندرز منسوب به افلاطون و یک اندرز منسوب به انوشروان و یا علی (ع) فرق نهاد.» (اخلاقیات...، ص 20) صفا نیز می‌گوید: «وقتی از ادب پهلوی که اندرزنامه‌های آن مشهور است به ادب فارسی برسیم، یک بار دیگر به نحو جدید از کیفیت ادامهٔ اندیشه‌ها و موضوعات قدیم در آثار فارسی عهد اسلامی باز می‌خوریم، با این تفاوت که در ادب فارسی، این موضوع خاص از حدود رساله‌های کوتاه با دستورهای موجز تجاوز کرده و توسعهٔ وافری خواه به نظم و خواه به نثر حاصل کرده است.» (اندرز، ص 383) حکمت‌های موجود

در شاهنامه، گلستان و بوستان سعدی، قابوس‌نامه، کلیله و دمنه، ادب الصغیر و... به همان اندازه با کلمات قصار نهج‌البلاغه قابل تطبیق است که با سخنان منسوب به انوشروان و بزرگمهر. برای نمونه نویسنده این مقاله، گلستان سعدی را با نهج‌البلاغه و پندهای انوشروان و بزرگمهر در دو پژوهش جداگانه مقایسه کرده است. با تأمل و مقایسه در این دو مقاله به سهولت می‌توان هم‌سویی و نزدیکی این دو فرهنگ را دریافت کرد. (ر.ک: تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی، ص 91-124 و تأثیر نهج‌البلاغه در گلستان سعدی، ص 105-125)

افزون بر این کافی است بدانیم علاوه بر وجود صدها ضرب‌المثل ایرانی در منابع عربی، دست‌کم یکصد حکمت ایرانی در ادب عربی وجود دارد که شاعران، ادیبان و صاحب‌نظران عرب به تأثیر آن‌ها در اشعار عربی اعتراف کرده‌اند. (برای تفصیل بیشتر ر.ک: نقبی به روشنایی در جست‌وجوی امثال ایرانی در نظم عربی، ص 69-96) از نکات قابل توجه، وجود حکمت‌های عقلانی، اخلاقی و عمومی است که اختصاص به فرهنگ خاصی ندارد و در ایران باستان هم رایج و مشهور بوده است.

اندیشه‌های ایران باستان در اشعار بابا افضل

با تأمل در دیوان بابا افضل پی می‌بریم که وی از آن دسته شاعران حکیمی بوده که به پندها و حکمت‌های ایران باستان توجه شایانی داشته است. در این بخش، به ده موضوع از موضوعاتی که در ایران باستان رایج بوده و عموماً در منابع عربی آمده و مورد توجه بابا افضل قرار گرفته، اشاره می‌کنیم:

1. مکافات عمل

تأثیر اندیشه‌های اخلاقی ایران باستان در اشعار بابا افضل

هر کار که کرده‌است هر دشمن و دوست
بنموده ز جای بی‌گمان ناگه اوست
یعنی هر نیک و بد که کردی تو بدان
از خاک تو رسته تخم خیر و شر اوست
(دیوان بابا افضل، ص 224)

در آیین زرتشت آمده است: «داوری تو پیوسته بر این اصل است که بدی، بهره بدن و نیکی، پاداش نیکان است.» (یسنا 43، بند 5، نقل از جهان‌بینی زرتشتی، ص 23) در پند 109/آذریاد مهرسپندان آمده است: «هر کس همیملان را چاه کند، خود اندر افتد.» (ص 82) در پندهای عیسی (ع) آمده است: «بالدینونة التی تدینون تدانون.» (نقل از تسهیل النظر و تعجیل الظفر، ص 179؛ نیز برای اطلاع بیشتر ر.ک: تأثیر ترجمه عربی کلیله و دمنه بر ادب عربی، ص 104)

ایرانیان معتقدند: «من فعل الشر فقد أقام الکفیل»: هر کس کار بدی انجام دهد، برای خود نایب گرفته است (از مکافات آن در امان نمی‌ماند). (جمهرة الامثال، 542/1)

بزرگمهر: «وطلبنی الطلاب فلم یدرکنی مثل إساءتی»: طلبکاران مرا مؤاخذه کردند و هیچ چیزی مثل اعمال بدم دامنم را فرا نگرفت. (سراج الملوک، ص 539؛ المحاضرات فی اللغة و الادب، 516/2)

«قال الموبذ بحضرة المأمون: ما أحسنت إلى أحد ولا أسأت، فقال المأمون: و كيف ذلك؟ قال: لأنی إن أحسنت فإلی نفسی، و إن أسأت فإلیها؛ فلما نهض قال المأمون: أیلومنی الناس علی حب من هذا عقله؟»: موبذ در حضور مأمون گفت: به کسی نه نیکی کردم و نه بدی. مأمون گفت: چطور؟ گفت: اگر نیکی کردم به خودم و اگر بدی کردم به نفس کردم. وقتی مأمون برخاست، گفت: آیا ممکن است مردم به سبب علاقه به فردی که عقلش این است، مرا سرزنش کنند؟» (البصائر و الذخائر، ج 1، ص 377)

در بیت زیر از ناصر خسرو، صریحاً به این مضمون در اوستا اشاره شده است:

از بدی‌ها خود بیچد بد کنش این نوشتستند در استا و زند
چند ناگهان به چاه اندر فتاد آن‌که او مر دیگران را چاه کند
(تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص 40)

همچنین از ابیاتی که ثعالبی (1403: 100/4) آن‌ها را ترجمه اشعار فارسی دانسته است، بیت زیر از ابوالفضل سگری مروزی در همین مضمون است:

کم ما کر حاق به مکره و واقع فی بعض ما یحفر¹
(چه بسیارند کسانی که مکرشان دامن آن‌ها را می‌گیرد و در چاهی می‌افتند که کنده‌اند.)

کسی که کرفه کند، پاداش یابد و آن‌که گناه کند، پادافره برد. (آذرباد مهرسپندان، ص 82)

پند پانزدهم انوشروان: «به گزاف مخر تا به گزاف نباید فروخت.» (قابوس‌نامه، ص 52)²

2. عاقبت‌نگری

پیش‌اندیشی ز غایت پر هنری‌ست پیش و پس کارها ببااید نگریست
از فهم و خرد به فعل باید نگریست تا باز نباید ز پس خنده گریست
(دیوان بابا افضل، ص 25)

«قال اردشیر: لیس للأیام بصاحب من لم یتفکر فی العواقب»: کسی که به عاقبت کارهایش فکر نکند، فرزند روزگار خود نیست. (محاضرات الادبا و...، 35/1)

محفوظ، بیت «طلب منصب فانی نکند صاحب عقل / عاقل آن است که اندیشه کند پایان را» را متأثر از جمله عربی «لیس للامور بصاحب من لم ینظر فی العواقب»³ می‌داند، ولی توضیح نمی‌دهد که این جمله را راغب از اردشیر نقل کرده است. (ر.ک: متن‌بی و سعدی، ص 158)

«قال اردشیر: یا عاقد اذکر حالاً»: ای کسی که می‌بندی به فکر باز کردن باش. (محاضرات الادبا و...، 35/1)

«قال اردشیر: من لم ینظر فی العواقب تعرض لحادثات النوائب»: هر کس به عواقب کار نگاه نکند، در معرض مصایب قرار می‌گیرد. (همان‌جا)

محفوظ، بیت عربی «نعماً قال خیاط بموصل / لمأجور له قدر ففصل» را متأثر از ضرب‌المثل عربی «قدر ثم اقطع» دانسته است. (ر.ک: متن‌بی و سعدی، ص 158)
در این بخش به چند نمونه از فارسی و عربی در همین مضمون اشاره می‌کنیم تا عمق اشتراک مضامین فارسی و عربی را نشان دهیم:

هر که اول بنگرد پایان کار اندر آخر او نگردد شرمسار
(امثال و حکم، ص 1148)

تأثیر اندیشه‌های
اخلاقی ایران
باستان در اشعار
بابا افضل

به هر جایی که خواهی در شدن را
نگه کن راه بیرون آمدن را
(همان، ص 1157)

«قدم الخروج قبل الولوج» (همان، ص 1108)

إِيَّاكَ وَالْأَمْرَ الَّذِي إِنْ تَوَسَّعْتَ
مَوَارِدُهُ ضَاقَتْ عَلَيْكَ الْمَصَادِرُ
(زهر الأكم، 94 / 3)

تا نکنی جای قدم استوار
در همه کاری که در آیی نخست
پای منه در طلب هیچ کار
رخنه بیرون شدنش کن درست
(خمسه نظامی، ص 196)

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست
(امثال و حکم، 1108 / 2)

«قبل الرماء تملاء الكنائن؛ قبل الرمی یراش السهم؛ درهم وقایه خیر من قنطار
علاج؛ خذ الامر بقوابله.» (همان، 1108 / 2)

راست فرموده است با ما مصطفی
کآنچه جاهل دید خواهد عاقبت
قطب و شاهنشاه و دریای صفا
عاقلان بینند اول مرتبت
(مثنوی، ص 491)

سر راستی دانش آمد نخست
خنک آن که ز آغاز فرجام جست
(امثال و حکم، ص 964)

به آغاز اگر کار خود ننگری
به فرجام ناچار کیفربری
(همان، ص 1511)

«نظرة اولی نظرة بلهاء.» (همان جا)

3. نیکی جاودان است.

این محتشمی و سیم و زرهای هیچ است
هر چند به روی کار در می نگریم
در جنگ اجل همه سپرها هیچ است
نیک است نیک است، دگرها هیچ است
(دیوان بابا افضل، ص 25)

بزرگمهر: «شیدت البنیان لأعتز به وأذكر فلم أر شرفاً أرفع من اصطناع المعروف»: ساختمان ساختم که به آن افتخار کنم و نامم برده شود ولی هیچ شرفی را بالاتر از کار نیک ندیدم. (سراج الملوک، ص 539؛ المحاضرات فی اللغة و الادب، 517/2)

بزرگمهر گفته است: «لا عز أثبت أركاناً و لا أبذخ بنیاناً من بیت الکرّم و اکتساب الشکر. و ذلك أن العز المنتظم بالفعل الجمیل باق فی قلوب الرجال، فمن تحصن بالجود و تحرز بالمعروف فقد ظفر بما نواه و ربّح الشکر و الثواب»: پایه‌های هیچ عزت و بزرگواری محکم‌تر و بلندتر از بنای بزرگواری و جلب رضایت و سپاس مردم نیست و دلیل آن این است که کار نیک در قلب انسان‌ها باقی می‌ماند، پس هر کس سخاوت ورزد و نیکی کند به مقصود خود رسیده، سپاس مردم و ثواب اخروی نصیب او می‌گردد. (سراج الملوک، ص 277)

به همین سبب فردوسی با نقل سخن موبد، مردن به نام را بر زندگی ننگین ترجیح می‌دهد:

چنین گفت موبد که مردن بنام به از زنده دشمن بر او شادکام
(جست‌وجوی مضامین و تعبیرات ناصر خسرو...، ص 81 و 82)

مهدی محقق، پس از نقل بیت بالا از شاهنامه، بدون هیچ شرح و توضیحی دو ضرب‌المثل عربی را به گونه‌ای در کنار سخن فردوسی قرار داده که خواننده گمان می‌کند، موبد در بیان این مضمون متأثر از امثال عربی است.

این مفهوم در شاهنامه بسیار از زبان فردوسی دیده می‌شود:

به نام ار بریزی مرا گفت خون به از زندگانی به ننگ اندرون
مرا مرگ بهتر از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی
به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
اگر جاودانه نمائی به جای همان نام به زین سپنجی سرای

(جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی...، ص 93)

تأثیر اندیشه‌های
اخلاقی ایران
باستان در اشعار
بابا افضل

«هنگامی که بزرگمهر را برای کشتن می‌بردند، به او گفتند: سخنی بگو که آن را به یاد داشته باشیم، او گفت: ای شیء أقول؟ الکلام کثیر ولكن إن أمکنک أن تكون حديثاً حسناً فافعل: چه بگویم؟ سخن بسیار است ولی اگر برایت ممکن است که سخن و خاطره خوبی باشی، این‌گونه باش.» (المحاسن و المساوی، ص 187؛ فیض القدیر، 365/4؛ المحاسن و الاضداد، ص 63)

راغب در کتاب محاضرات الادبا (451/1) پس از نقل جمله بالا از بزرگمهر می‌گوید: «شاعری عرب در همین مضمون سروده است: و کن أحدوثة حسنت فإنی / رأیت الناس کلهم حدیثاً: سخن نیکی باش زیرا من همه مردم را در سخن دیده‌ام.»⁴

از فریدون نقل شده است: «الایام صحائف أعمارکم فخلدوها أحسن أعمالکم: روزها روزنامه اعمال شماست، پس با کارهای نیک آن را جاودان کنید.» (زهر الآداب و ثمر الآداب، 224/1، التمثیل و المحاضرة، ص 99؛ الاعجاز و الایجاز، ص 39؛ التذکره الحمدونیه، 261/1)

با وجود این شواهد روشن، خزائلی در شرح این بیت از بوستان «گریز از کفش در دهان نهنگ / که مردن به از زندگانی به ننگ» (ص 328) نوشته است:
«نظیر از شعر عرب:

غَيْرَ أَنْ الْفَتَى يُلَاقِي الْمَنَايَا كَالْحَاتِ وَلَا يُلَاقِي الْهَوَانَ⁵
(دیوان متنبی، 372/4)

4. همنشینی با عاقل و دوری از همنشینی با نادان

در خدمت آن کسی که صاحب‌نظر است گر زهر خوردند آن همه نیشکر است
اما نفسی صحبت نااهل شدن نه خلد برین بود که نار سقر است
(دیوان بابا افضل، ص 31)

«قال: أي الساعي خير صحبة؟ قلت: صحبة العلماء الأخيار»: چه کسی برای همنشینی بهتر است؟ گفتم: دانشمندان برگزیده. (الحكمة الخالده، ص 36)

«وَكَاثَتْ مُلُوكُ الْفُرْسِ إِذَا غَضِبَتْ عَلَيَّ عَاقِلٍ حَسْبُهُ مَعَ جَاهِلٍ»: پادشاهان ایرانی وقتی بر کسی خشم می‌گرفتند، او را با یک نادان زندانی می‌کردند. (تسهیل النظر و تعجیل الفرغ...، ص 15؛ غرر الخصائص الواضحة و...، ص 125)

از پندهای انوشروان: «اگر خواهی که بر دلت جراحتی نیفتد که به هیچ مرهم بهتر نشود با هیچ نادان مناظره مکن.» (قابوس‌نامه، ص 55)

«با مرد جاهل همراز نباش.» (آذرباد مهرسپندان، ص 77)

«هرگاه به انجمن نشینی، نزدیک مردم جاهل منشین تا که جاهلت نگیرند.» (همان، ص 80)

5. ناسازگاری دنیا با عاقلان

تا گردش گردون فلک تابان است بس عاقل باهنر که سرگردان است
 تو غره مشوز شادایی گر داری در هر شادی هزار غم پنهان است
 (دیوان بابا افضل، ص 26)

افسوس که نان پخته خامان دارند اسباب تمام ناتمامان دارند
 آنان که به بندگی نمی‌ارزیدند امروز کنیزان و غلامان دارند
 (دیوان بابا افضل، ص 64)

به بزرگمهر گفته شد: «ما اعجب الاشیاء؟ فقال: نجح الجاهل و اكذاء العاقل و لكن الرزق بالحظ و الجد، لا بالعلم و العقل»: عجیب‌ترین چیز چیست؟ گفت: موفقیت نادان و نیاز عاقل، ولی روزی به شانس است نه دانش و عقل. (تسهیل النظر و تعجیل الفرغ...، ص 33)

6. آنچه برای خود می‌پسندی

زنهار دلا راه خدا گیر به دست کاری که رضای حق در آن نیست بد است
 مپسند به کس آنچه به خود نپسندی تا روز قیامت نرنی دست به دست
 (دیوان بابا افضل، ص 37)

تأثیر اندیشه‌های اخلاقی ایران باستان در اشعار بابا افضل

گر در پی قول و فعل سنجیده شوی در دیده خلق مردم دیده شوی
زنهار چنان مزی که گر فعل تو را هم با تو عمل کنند رنجیده شوی
(دیوان بابا افضل، ص 212)

«آنچه بر خود نیک ندانی به دیگران نیک مشمار.» (آذرباد مهرسپندان، ص 77؛
اخلاق ایران باستان، ص 98)

در عهدنامه یکی از پادشاهان ایرانی به فرزندش آمده است: «و لا ترضین
للناس الا ما ترضاه لنفسک»: برای مردم جز به آنچه برای خود می خواهی مخواه.
(الحکمة الخالده، ص 64)

قباد نیز در وصیت نامه اش به کسری نوشته است: «فاکره للرعية ما تکره
لنفسک»: آنچه که برای خود نمی پسندی برای مردم میسند. (الفخری فی آداب
السلطانية ...، ص 91)

7. رحم کن تا به تو رحم شود

بز هر که حسد بری امیر تو شود وز هر که فرو خوری اسیر تو شود
تا بتوانی تو دستگیری می کن کان دست گرفته دستگیر تو شود
(دیوان بابا افضل، ص 70)

«و کتب بعض ملوک الفرس کتاباً ودفعه إلی وزیره و قال له: إذا غضبت
فناولنیه و فیه مکتوب: ما لک والغضب إنما أنت بشر، ارحم من فی الأرض
یرحمک من فی السماء!»: یکی از پادشاهان ایرانی نوشته ای را به وزیرش داد و به او گفت:
هرگاه خشمگین شدم، آن را به من ده. در آن نوشته آمده بود: چرا خشمگین می شوی تو یک
انسان هستی که به مرگ نزدیکی. به کسانی که روی زمین اند رحم کن تا آنکه در آسمان است
به تو رحم کند. (تسهیل النظر و تعجیل الفرج...، ص 222؛ سراج الملوک، ص 267)

8. چون افسانه می شوی، افسانه نیک باش.

عمر تو اگر فزون شود از پانصد افسانه شوی عاقبت از روی خرد

باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد افسانه نیک شو نه افسانه بد
(دیوان بابا افضل، ص 95)

هنگامی که بزرگمهر را برای کشتن می‌بردند، به او گفتند: سخنی بگو که آن را به یاد داشته باشیم. او گفت: «أی شیء أقول؟ الکلام کثیر ولکن إن أمکنک أن تكون حدیثاً حسناً فافعل»: سخن بسیار است ولی اگر برایت ممکن است که سخن و خاطره خوبی باشی، این‌گونه باش. (المحاسن و المساوی، ص 187؛ فیض القدر، 365/4؛ المحاسن و الاضداد، ص 63)

9. پای از گلیم درازتر کردن

با چرخ و فلک نرد دویی بازیدم دستی دو سه بردم و بر او نازیدم
دست و دل و دیده هر سه در بازیدم چون پای ز گلیم خود برون یازیدم
(دیوان بابا افضل، ص 140)

ابوهلال عسکری (جمهرة الامثال، 117/1) ضرب‌المثل «مد رجلک حیث تنال ثوبک» را از امثال ایرانیان، و دو بیت عربی زیر را در همان معنی می‌داند:
فاعمد لما تعلقو فما فی الذی لا تستطیع من الأمور یدان
به آنچه کمال می‌یابد، تکیه کن و (بدان که) قدرتی بر کارهایی که خارج از توان توست، نداری.

إذا لم تستطع شیئاً فدعه و جاوزه إلی ما تستطیع
اگر از عهده کاری برنیامدی، رهاش کن و به کاری بپرداز که قدرت انجام آن را داری.
إذا ما کنت فی طرفی کساء و لم یکن الکساء یعم کلک
فلا تتبسطن فیه ولکن علی قدر الکساء فمد رجلک⁶
اگر در یکی از دو طرف بالاپوش بودی و همه بدن تو را نپوشاند، خودت را پهن نکن و به اندازه بالاپوش (گلیم) پایت را دراز کن.

تأثیر اندیشه‌های
اخلاقی ایران
باستان در اشعار
بابا افضل

میدانی نیز ضرب‌المثل: «مد رجلک علی قدر الکساء»⁷: پایت را به اندازه
بالا پوشت دراز کن، را از امثال عامه دانسته است.

حمدالله مستوفی هم در تاریخ گزیده نوشته است:

«نوشروان را تاجی بود، این [پندیات] بر آنجا نوشته. روز بار، منادی گری ندا
کردی که این پندیات کار بندید: ... پای به اندازه گلیم [فراکشید] و هزینه به
اندازه خزینه کنید تا از نیاز برهید»⁸. (ص 117 و 119)

تصریح ابوهلال و راغب بر ایرانی بودن این ضرب‌المثل، و نیز پند تاج
نوشروان، جای هرگونه تردید و شک را در ایرانی بودن این مضمون بر طرف
می‌کند و با این قرینه می‌توان فهمید که منظور میدانی از «العامة» ایرانیان کوچک و
بازار است که فرهنگ و ادب ایرانی را به اشکال مختلف، از جمله به شکل
شفاهی و غیر مکتوب به ادب عربی منتقل کردند.

10. اجتناب از پر حرفی

کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی چیزی که نپرسند ز تو پیش مگوی
دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی پیش مگوی
(دیوان بابا افضل، ص 210)

بزرگمهر گفته است: «من ملکه طول لسانه أهلکه فضل بیانہ»: هر کس زبان
بلندش بر او حاکم شود، حرف‌های اضافی موجب هلاکتش می‌شود. (باب الآداب، ص 39)
بزرگمهر: «وقعت فی المضار العظيمة، فلم أقع فی أضر من لسانی»: در ضرر
بسیار افتادم ولی در چیزی زیان‌بارتر از زبان نیفتادم. (سراج الملوک، ص 539؛
المحاضرات فی اللغة و الادب، 516/2)

نتیجه‌گیری

با توجه به اهتمام بسیار ایرانیان باستان به پندهای اخلاقی و تأثیر آن‌ها در ادب
دوره عباسی و بازتاب دوباره آن‌ها در ادب فارسی، بسیاری از این پندها که با

فصلنامه

کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

حکمت‌های اسلامی-عربی همسو و هم‌مضمون است، در ادب پارسی نیز دیده می‌شود، به گونه‌ای که لباس عربی آن‌ها این ظن غالب را برای بسیاری از صاحب‌نظران به وجود آورده که همگی عربی است، در حالی که با تأمل و دقت در متون قدیم عربی، رد پای بسیاری از آن‌ها را در فرهنگ باستانی ایران می‌توان پیدا کرد. بابا افضل نیز از این قافله به دور نیست و بسیاری از این اندیشه‌های ایرانی-اسلامی را می‌توان در اشعار او ردیابی کرد. آنچه مهم است بیان این نکته است که این مضامین در فرهنگ ایرانیان باستان هم رایج بوده و اختصاص به دوره عباسی ندارد.



پی‌نوشت‌ها:

1. فردوسی نیز به این معنی اشاره کرده است:

کسی کو به ره برکند ژرف چاه سزد گر کند خویشتن را نگاه
(امثال و حکم، ص 1214)

معادل عربی عبارت بالا به شکل زیر است:

«من حفر بئرا لأخيه وقع فيه» (همان، ص 159)

سعدی در بوستان از حیل‌گری سخن می‌گوید که به چاه افتاد:

گزیری به چاهی در افتاده بود که از ترس او شیر نر ماده بود
(بوستان سعدی، ص 62)

در ادامه، علت به چاه افتادن او را چاه کردن می‌داند:

تو ما را همی چاه کندی به راه به سر لاجرم درفتادی به چاه
(همان‌جا)

2. برای اطلاع بیشتر درباره این مضمون در امثال عربی و کلیله، ر.ک: تأثیر ترجمه عربی کلیله

و دمنه بر ادب عربی، ص 104.

3. محاضرات الادبا و...، 35/1



4. برای اطلاع از این مضمون در گلستان سعدی و نهج البلاغه ر.ک: «تأثیر نهج البلاغه در گلستان سعدی»، ص 115؛ نیز «بازنگری در تحلیل و شرح مهدی محقق بر اشعار ناصر خسرو»، ص 9.

5. ولی جوانمرد مرگ‌های سخت را استقبال می‌کند و خواری و ذلت را نمی‌پذیرد.

6. دهخدا این ابیات را از محمد الاموی نقل کرده، ولی اشاره‌ای به ایرانی بودن آن نکرده است. (امثال و حکم، 449/1)

7. مجمع الامثال، 470/1.

8. استاد شفیی در شرح و توضیح منطق الطیر، در شرح ابیات زیر از عطار:

سر برآور از گلیمت ای کریم پس فرو کن پای بر قدر گلیم
تو که باشی تا در آن کار عظیم یک نفس بیرون کنی پای از گلیم
معنای کنایی «پا از گلیم خود دراز کردن» را توضیح داده، ولی به ریشه ایرانی آن اشاره نکرده است. (مقدمه، تصحیح و تعلیقات بر منطق الطیر، ص 305 و 388)

محفوظ، بیت زیر از بوستان سعدی را «به اندازه بود باید نمود/ خجالت نبرد آن‌که ننمود و بود» را مقتبس از ضرب‌المثل عربی «مد رجلک علی قدر الکساء» می‌داند. (ر.ک: متنبی و سعدی، ص 152)

برای اطلاع از داستانی با همین عنوان در روزگار شاه عباس صفوی، ر.ک: تمثیل و مثل، 35/1.

منابع

- آذرباد مهرسپندان؛ رهام اشه، شهین سراج، مؤسسه انتشاراتی-فرهنگی فروهر، تهران، 1379.

- اخلاق ایران باستان؛ دینشاه ایرانی، ج 5، انتشارات فروهر، تهران، 1361.

- اخلاق محسنی؛ حسین ابن علی واعظ کاشفی، به کوشش میرزا ابراهیم شیرازی، چاپ بمبئی، 1308.

- اخلاقیات، مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری؛ شارل هانری دو فوشه کور، ترجمه محمدعلی امیر معزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1377.

- ادبیات دوران ایران باستان؛ مری بویس، ج 1، انتشارات فروهر، تهران، 1377.

- اساطیر و فرهنگ ایرانی؛ رحیم عقیقی، انتشارات توس، تهران، 1383.

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88



- *الاعجاز و الایجاز؛ ابو منصور ثعالی، بغداد، مکتبه دار البیان، بی‌جا، بی‌تا.*
- *امثال و حکم؛ علی‌اکبر دهخدا، چ 3، امیرکبیر، تهران، 1352.*
- «اندرز»، ذبیح‌الله صفا، *ایران‌نامه*، سال هفتم، شماره 3، 1368.
- *ایران در عهد ساسانی؛ آرتور کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی، بی‌نا، تهران، 1332.*
- «بازنگری در تحلیل و شرح مهدی محقق بر اشعار ناصر خسرو»، وحید سبزیان‌پور، دانشگاه یزد، پنجمین گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی (نشست بین‌المللی)، 1389.
- *بحار الانوار؛ محمدباقر مجلسی، الطبعة الثانية، مؤسسة الوفاء، بیروت، 1403 ق.*
- *البصائر و الذخائر؛ ابو حیان التوحیدی، عنی بتحقیقه و التعلیق علیه الدكتور ابراهیم الکیلانی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.*
- *بوستان سعدی؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ 6، خوارزمی، تهران، 1379.*
- *تأثیر پند پارسی بر ادب عرب؛ عیسی عاکوب، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، چ 1، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1374.*
- «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی»، وحید سبزیان‌پور، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم*، سال 17، شماره 64، 1388.
- «تأثیر ترجمه عربی کلیله و دمنه بر ادب عربی»، وحید سبزیان‌پور، *معارف*، دوره بیست و دوم، شماره پیاپی 64 و 65، 1385.
- «تأثیر نهج البلاغه در گلستان سعدی»، وحید سبزیان‌پور، *فصلنامه علوم اسلامی*، دانشگاه پیام نور، سال اول، شماره صفر، 1388.
- *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام؛ احمد تفضلی، چاپ مهارت، بی‌جا، 1383.*
- *تاریخ تمدن؛ ویل دورانت، ترجمه احمد آرام، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، 1337.*
- *تاریخ گزیده؛ حمدالله مستوفی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران، 1339.*
- *تحلیل اشعار ناصر خسرو؛ مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1363.*
- *تراث فارس؛ آربری، ا.ج، ترجمه یحیی الخشاب، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره، 1959.*
- *ترجمه تفسیر طبری؛ تصحیح حبیب یغمایی، تهران، بی‌نا، 1339.*

- التذكرة الحمدونية؛ محمد ابن الحسن ابن محمد ابن علي ابن حمدون، تحقيق احسان عباس، الطبعة الاولى، بيروت- لبنان، معهد الانماء العربي، 1983م.
- تسهيل النظر و تعجيل الظفر في اخلاق الملك و سياسة الملك؛ ابوالحسن علي ابن محمد ابن حبيب ماوردي، تحقيق و دراسة رضوان السيد، الطبعة الاولى، دار العلوم العربيه، بيروت- لبنان، 1987.
- تمثيل و مثل؛ ابوالقاسم انجوى شيرازي، امير كبير، تهران، 1352.
- التمثيل و المحاضرة؛ ابومنصور ثعالي، تحقيق و شرح و فهرسة الدكتور قصي الحسين، بيروت- لبنان، دار و مكتبة الهلال، 2003م.
- جمهرة الامثال؛ ابوهلال عسكري، حققه و علق حواشيه و وضع فهارسه محمد ابوالفضل ابراهيم و عبدالمجيد قطامش، دار الجيل، بيروت، بي تا.
- جوامع الحكايات و لوامع الروايات؛ سديدالدين محمد عوفى، به كوشش جعفر شعار، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1384.
- جهان بيني زرتشتي؛ موبد رستم شهزادي، انتشارات فروهر، تهران، 1367.
- الحكمة الخالده؛ ابوعلی احمد ابن محمد ابن مسكويه، تحقيق عبدالرحمن بدوي، مكتبة النهضة المصريه، قاهره، بي تا.
- خسرو انوشروان در ادب فارسي؛ علي مرزبانراد، انتشارات دانشگاه ملي ايران، بي جا، 2536.
- «خسرو انوشروان و حكمت يونان» سعيد نفيسي، مجلة مهر، سال اول، 1313.
- خمسه؛ نظامي گنجهاي، تصحيح و تعليقات بهروز ثروتیان، انتشارات توس، تهران، 1363.
- ديوان بابا افضل؛ افضل الدين محمد مرقى كاشاني، كتابفروشي زوار، تهران، 1363.
- ديوان متنبي؛ شرح العلامة اللغوى عبدالرحمن البرقوقي، شركة دار الارقم ابن ابى الارقم للطباعة و النشر، بي جا، 1407ق.
- زهر الأكم؛ تحقيق و شرح و فهرسة قصي الحسين، دار و مكتبة الهلال، بيروت، 2003م.
- زهر الآداب و ثمر الآداب؛ ابواسحاق ابن علي الحصرى القيروانى، مفصل و مضبوط و مشروح بقلم الدكتور زكى مبارك، الطبعة الثانيه، مطبعة السعادة، مصر، 1372.
- سراج الملوك؛ محمد ابن الوليد الطرطوشى، تحقيق جعفر بياتى، الطبعة الاولى، الرئيس للكتب و النشر، رياض، 1990.

- شاهنامه؛ سعید حمیدیان، بر اساس چاپ مسکو، نشر قطره، تهران، 1376.
- شرح بوستان سعدی؛ محمد خزائی، ج 5، انتشارات جاویدان، تهران، 1363.
- عهد اردشیر؛ اردشیر ابن بابک، تحقیق احسان عباس، دار صادر، بیروت، 1976.
- عیون الاخبار؛ ابن قتیبه، دار الفکر، مكتبة الحياة، بیروت، 1375ق.
- غرر الخصائص الواضحة و التفاضل الفاضحة؛ الامام العلامة ابواسحاق برهان الدین الکتبی المعروف بالوطواط، دار الصعب، بیروت، بی تا.
- فتوح البلدان؛ احمد ابن یحیی بلاذری، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1978.
- الفخری فی آداب السلطانیة و الدول الاسلامیه؛ محمد ابن علی ابن طباطبا ابن طقطقی، و قد ثنی بتصحیحه بعد العالم العلامة الغریف زولدی أهاوردت هرتویغ درنبرغ، شالون علی نهر سون، مطبع مرسو، 1894.
- الفهرست؛ محمد ابن اسحاق الوراق ابن ندیم، نشر مكتبة خياط، بیروت، بی تا.
- فیض القادیر؛ محمد عبد الرثوف المناوی، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- قابوس نامه؛ امیر عنصر المعالی کیکاووس ابن اسکندر، به اهتمام غلامحسین یوسفی، ج 3، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1366.
- کلیات عبید زاکانی؛ به اهتمام محمد جعفر محجوب، زیر نظر احسان یار شاطر، بی تا، نیویورک، 1999م.
- لباب الآداب؛ أسامة ابن منقذ، تحقیق احمد محمد شاکر، دار الکتب السلفیه، قاهره، 1407ق.
- منبئ و سعدي؛ حسین علی محفوظ، چاپخانه حیدری، تهران، 1336.
- مننوی معنوی؛ جلال الدین محمد بلخی، به سعی و اهتمام و تصحیح رینولد نیکلسن، بی تا، بی جا، 1360.
- مجمع الامثال؛ ابوالفضل میدانی، تحقیق و شرح و فهرسة الدكتور قصی الحسین، الطبعة الاولى، منشورات دار و مكتبة الهلال، بیروت، 2003م.
- المحاسن و الاضداد؛ عمر ابن بحر جاحظ، دار و مكتبة الهلال، بیروت، بی تا.
- المحاسن و المساوی؛ ابراهیم ابن محمد بیهقی، دار الصادر، بیروت، 1390.
- محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء؛ ابوالقاسم حسین ابن محمد راغب اصفهانی، حققه و ضبط نصوصه و علق حواشیه عمر الطباع، شركة دار الارقم، بیروت، 1420ق.

- المحاضرات في اللغة و الادب؛ حسن يوسى، تحقيق و شرح محمد حجي و احمد شرقاوى، دار الغرب الاسلامى، بيروت، 1402ق.
- مروج الذهب و معادن الجواهر؛ على ابن حسين مسعودى، منشورات الجامعة اللبنانية، بيروت، 1964.
- مقدمه، تصحيح و تعليقات بر منطق الطير؛ محمدرضا شفيعى كدكنى، سخن، تهران، 1383.
- «نقى به روشنايى در جست و جوى امثال ايرانى در نظم عربى»، وحيد سبزيان پور، مجله علمى- پژوهشى دانشكده ادبيات و علوم انسانى دانشگاه شهيد باهنر كرمان، دوره جديد، سال اول، شماره 2، بهار 1389.
- «نكته‌اى درباره مقاله تاج در دائره المعارف بزرگ اسلامى»، وحيد سبزيان پور، گزارش ميراث، دوره دوم، سال چهارم، شماره سى و پنجم، مهر و آبان 1388.
- نهايه الارب؛ شهاب الدين احمد نويرى، بى نا، قاهره، 1923.
- يتيمة الدهر فى محاسن اهل العصر؛ ابو منصور ثعالبى، شرح و تحقيق الدكتور مفيد محمد قميحه، بيروت- لبنان، دار الكتاب العلميه، 1403ق.